

به نام خدا

## سفر به استان گلستان



### نفسی بیا و بنشین سخنی بگو و بشنو

آنانکه روزهای زندگی را به تفکر عقلانی در امری می‌گذرانند و بر سر آنند که یافته‌های خود را در سطرها و واژه‌ها و جمله‌ها ماندگار کنند، گاه همه رویدادهای جهان را با دیدگاه برآمده از پژوهش‌های خود می‌سنجند؛ و گاه به این تجربه شگرف می‌رسند که آنچه در ذهن من می‌گذرد با آنچه در عالم بیرون رخ می‌دهد، همداستان و همدست است. و این، بزنگاهی است که شور زیستن را با شیدایی اندیشه پیوند می‌دهد.

بنابه وظیفه شغلی و التزام به انجام طرح پژوهشی موظف، مدت‌زمانی به راز قصه‌های هزار و یک شب اندیشیده‌ام و به شیرین‌رفتاری شهرزاد در پی افکندن جهانی نوین و در انداختن طرحی تازه. هزار و یک شب، مجموعه‌ای از قصه‌های پی در پی و تو در توست که قصه‌گویی دختر وزیر را برای شاه کشور نمایش می‌دهد؛ شهریاری که بی‌وفایی دیده و از همدم و همسر رمیده، و ملک و مملکت را به آشوب و آشفتگی کشانده.

در این بحران اجتماعی، زنی خردمند و دانا، روان نا آرام شاه و بلکه روح بی‌قرار کشور را در دست می‌گیرد و با گفتگویی بلند و روایت‌هایی به ظاهر بی‌نظم، افکار سیاستگذار سرزمین را نظم می‌دهد.

جستجو در راز و رمز دانایی شهرزاد، یافته‌های پژوهش را به پیروزی یک نگاه زنانه و هوشمندانه در کنش‌های اجتماعی کشاند:

روایت هزار و یک شب با گفتگویی آغاز می‌شود و با گفتگوهای پیش می‌رود. هر قصه از هزار و یک قصه در پی پرسشی جدید شکل می‌گیرد که طی گفتگوهای داستان به ذهن یکی از شخصیت‌ها رسیده است. گفتگوهای آزاد و به ناگهان وارد شونده، منطق از پیش ساخته را درهم می‌ریزد و منطقی نوین می‌سازد. گفتگوها مدام یکدیگر را قطع می‌کنند تا زمینه گفتگویی جدید را فراهم آورند. رشته روایت گسسته می‌شود و میان پاره‌های داستان فاصله می‌افتد. گسست‌های روایی و فاصله‌های دور از انتظار، گفتمان ارتباطی چندصدایی تولید می‌کنند که به یک ذهن واحد وابسته نیست و هر وارد شونده‌ای در آن فعال و خلاق است. در گفتگوهای چندلایه و تو در تو، گفتگو هدف گفتگوست و ایده‌های آنی از آرمان پایانی برتر است. چنین گفتمانی، امکان گریز از فرجام‌های تعریف شده را فراهم می‌آورد و زندگی جمعی را پویا و بالنده می‌کند.

گسست‌های روایی و گفتگوهای آزاد، حرکت از یک جهان به جهان دیگر را آسان می‌کند و توجه‌مان به پدیده‌هایی همزمان جلب می‌شود؛ پدیده‌هایی از این‌جا و آن‌جا؛ از جهان درون و جهان بیرون؛ از روایت من و روایت دیگری؛ از دنیای آزموده شده و دنیای نا آزموده...

و این، راز ماندگاری هزار و یک قصه در هزاران هزار شب و روز تاریخ است که از نگاه هوشمند زنی برآمده است در جایگاه سیاست و اجرا.

و نمونه‌ای از این دیدگاه در بخش اجرایی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛  
با سرپرستی خانم دکتر اشرف بروجردی.

بزرگان، مسافر به جان پرورند

که نام نکویی به عالم برند

مقصود سفر، گشودن باب گفتگوست میان داندگان استان گلستان و ما، پژوهشگاہیان: آقای دکتر نعمت الله فاضلی، آقای دکتر سید بیوک محمدی، خانم دکتر نیره دلیر، خانم فریبا زمانی، آقای فریدون احمدی، خانم تینا ابوالقاسمی، و دست به کار این نوشته، زهرا حیاتی.

سرآغاز سفر گلستان با هم‌نشینی کاروانیان آغاز می‌شود: اقامتگاهی میان درختان سبز جنگل نهارخوران؛ و گفتگوی عصرانه ما...



ای مسافر با مسافر رای زن!

برنامه ما دیدار با مقامات است؛ از استاد دانشگاه تا استاندار، فرماندار، معاون، شهردار... و زنانی که در محافل مختلف سرپرست و سرسلسله‌اند. پرسش پرسندگان و شاید سردرگمی‌شان این است که پژوهندگانی از اتاق‌های در بسته پژوهشگاه، چه بگویند با ایشان؟

دکتر نعمت الله فاضلی برنامه را پیش می‌برند و سرفصل‌ها را به رایزنی می‌گذارند؛ دورنمای گلستان با چشم‌اندازهای خیره‌کننده در طبیعت، نقش و نگارهای زیبای ترکمن، همجواری دشت و دریا و جنگل، نمازهای همدلانه اهل تشیع و سنت، و دیگر هم‌نشینی‌ها میان همانندی‌ها و ناهمانندی‌های منطقه، مقدمه ورود ما به گفتگو خواهد بود: گفتگو با خود و با دیگران.

روایت گلستان این است: سرزمینی که سرشار از تفرجگاه و دهکده و تالاب است؛ آب و هوای معتدل دارد؛ و تنوع اقلیمی آن بی بدیل است، از کوه و جنگل و چمنزار گرفته تا جلگه و دشت، بیابان و شوره زار، و خلیج و دریا، امروز با مشکلاتی دست به گریبان شده که شاید در گفتگوهای آزاد با اهالی فکر و پژوهش، روایت دیگری را پی بریزد.

و روز بعد... دیدارها و پندارها دست به دست می‌شوند و اندک اندک، دل به دل.  
اولین رویارویی هیأت اعزامی پژوهشگاه با معاون استاندار گلستان و فرماندار شهر گرگان است؛ و اگرچه دور از انتظار، گرم و آرام است.

چه گویم؟ گفتگو بسیار دارم!



روایتِ «گفتیم» و «گفتند» مان این بود:

گفتیم: گویا در استان گلستان، تاریخ و توسعه در تناقض‌اند. شهر گرگان و مناطق پیرامون آن از ۱۳۱۱ خورشیدی تا امروز، حیات طبیعی و زندگی شهری را پشت سر گذاشته، اما در شاخص‌های توسعه، نقش و رنگ چندانی به جا نگذاشته است. شاید «مدیریت»، کلیدواژه این چون و چراست.  
گفتند: این ذکر مصیبت را ادامه دهید تا برسید به تناقض تعداد تحصیل‌کردگان و بی‌کاران؛ یا جدایی بی‌حد و بی‌سابقه جوانانی که چند صباحی از زندگی‌شان نگذشته و...

گفتیم (یعنی رئیس گروه گفتند و ما همراهی کردیم): آغاز هر نوع دگرگونی در نظام اجرایی، تلاش برای بازاندیشی در نظام مدیریت و فرایند سیاستگذاری است. شاید خوشایند نباشد که مدیریت در ایران همواره بر این شعار بنا شده است که «چه دردی را درمان کنیم؟» نه اینکه «چه فرصتی را ایجاد یا احیا کنیم؟». گویا این نگاه ضرورت محور از سویه «مردمی بودن» به معنای «عامه را افناع کردن» برآمده است. اما بدیل مناسب این نگاه، مدیریت مبتنی بر فرصت است؛ به این معنا که باید رویکرد درمانی (کلینیکی) را با رویکرد پیشگیرانه (بهداشتی) جایگزین کرد. این سخن در این تعبیر خلاصه می شود: «رویکرد فرهنگی به مدیریت سیاستگذاری»؛ یعنی فرهنگ، مسأله جامعه نیست راه حل جامعه است. در نظام سیاستگذاری کشور، باید «چرخش فرهنگی» داشت و منابع فرهنگی را بسیج کرد. چگونه و با کدام الگو؟ نخستین منبع فرهنگی، دانش است و مقدمه مدیریت با رویکرد فرهنگی، مدیریت دانشی است؛ چون نمی توانیم با همان عقلی که مشکلات را تولید کرده ایم به حل آن ها پردازیم. و دومین منبع فرهنگی، میراث فرهنگی منطقه است؛ چون انگیزشی است که مردم را به مشارکت در توسعه و تقویت زندگی مشترک می خواند. افزون بر این، مردم عادی، محیط زندگی را هر لحظه برانداز می کنند و امروز، مهم ترین ایده های مدیریت از گفتگوهای اجتماعی به دست می آید.

و این گفتگو با اقبال مخاطبان مستقر در استانداری ادامه داشت تا ساعتی و شاید اندکی بیشتر...

دیدار و گفتار بعد، میان هیأت اعزامی از پژوهشگاه و تشکل های غیر دولتی به سرپرستی بانوان



زان دل که به یکدگر نهادند

در معرض گفتگو فتادند...

بنا به سنت پیش‌آمده، نشستیم و نشستند؛ و سرپرست گروه باب گفتگو گشادند و ساعتی و اندی، موضوع مطرح شده با بخش استانداری را با حاضرین در میان گذاشتند و سپس سررشته سخن را به ما سپردند.



ابراز مسرت کردیم از رویارویی با تعداد غیر قابل انتظار تشکل‌های مردمی با رهنمایی بانوان، با تأسی به بیتی از حافظ: حضور خلوت انس است و دوستان جمعند/ و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید. و در پی این شعر و تبسم برآمده از آن، از چند و چون همیاری‌ها و همکاری‌ها گفتیم؛ اینکه تعامل بین گلستان و تهران در نشست حاضر، دو حلقه ارتباطی دارد: یک سو، مؤسسه‌ای پژوهشی که به یک نهاد دولتی وابسته و داعیه علم و خرد دارد؛ و دیگر سو، جمعی از تشکل‌های مردم‌نهاد با محوریت زنان که رنگ و بوی زیبا اندیشی و عاطفه‌ورزی دارد و در دوگانه عقل و احساس خلاصه می‌شود. و از نمونه‌ها و نمودهای تعامل سخن رفت؛ مانند لزوم آشنایی پژوهشگران با فرصت‌ها یا آسیب‌های فرهنگ‌های بومی، که به کار طراحی و ترسیم الگوهای سیاستگذاری خواهد آمد. و نیز از حضور زنان امروز و دیروز صحبت شد و مقایسه خوب‌ها و بدها این سرگذشت و گاه مایه عبرت و گاه پایه فرصت.



و عصر همان روز؛ دیدار با فرماندار بندر ترکمن؛ بانویی که بنا به هویت جنسی، شنوای آفرین‌ها و نگران نآفرین‌هاست. آرامش و شادمانی در سلام علیک ما و ایشان جریان داشتن. پیشینه دو دیدار و دو گفتگو، انتظاری ایجاد کرده بود: یک ساعت و اندی خطاب و عتاب دکتر فاضلی با حضار؛ و این بار، خلاف آمد عادت؛ گفتن و شنیدن از سر مهر و مهربانی

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من  
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کرد





به بانو نازقلیچ، فرماندار اهل سنت بندر، پیشنهاد شد خاطرات فرمانداری خود را با این نگاه بنگارند که در دوره و شاید ادوار پیش‌رو، زبان در امارت و فرمانداری صدرنشین خواهند بود و شایسته است در خاطرات جمعی مان حفظ گردد. و دلنشینی این دیدار گره خورد به همراهی بانو نازقلیچ با هیأت اعزامی در پژوهشگاه به گردش کوتاه دریا و خنده‌های مان، که پیوسته شد به صدای امواج. و نیز هدایایی که از پسند بانوانه ایشان دریافت شد: نماد بندر ترکمن، روسری ترکمن؛ هدیه‌ای مشترک برای خانم‌ها و آقایان که ناگزیرند که از آوردن تحفه و ارمغان برای همسران و همشیرگان و دختران خانه خود.



و قرار روز آینده؛ دانشگاه گلستان، دیدار رئیس دانشگاه با اعضای هیأت علمی دانشکده علوم انسانی

جستجویی از وراى جستجو

من نمی‌دانم تو می‌دانی بگو

به رسم نشست‌های روز پیش، دکتر فاضلی گفتند و گفتند از هر دری و هر دردی؛ و بیشتر دعوت همکاران به پرسشگری و بازاندیشی. و از پس آن، ده‌ها بلندگو روشن و خاموش شدند؛ برخی به تأیید و برخی به تکذیب؛ بعضی به سوگیری و بعضی به هم‌سوئی. برای آنکه دوام دیدار بر جریده‌ای ثبت شود، سخن را کشانیم به اینکه: آمده‌ایم تا ۱- پژوهشگاهیان با دیگر اندیشان آشنا شوند. ۲- دیگران پژوهشگاه را بشناسند. ۳- امکان



همکاری و هم‌نشینی‌های آینده سنجیده شود. و پیشنهادهایی از پژوهشکده ادبیات درباره برگزاری کارگاه‌ها در دانشگاه گلستان با مشارکت پژوهشگاه و دانشگاه در برگزاری نشست‌های تخصصی مطرح شد و از خوش‌حادثه، یاران آشنا در دانشگاه، سر رشته نگاه داشتند و امروز نامه‌هایی رفته است و آمده است و در انتظار امضای بزرگانیم تا خودی بنماییم در محافل دانشگاهی دوست.

داری سر ما سری بجناب...

به همین سبک و سیاق، دیدار بعد، دانشگاه پیام نور گنبد

از بخت‌یاری‌مان این بار، دانشگاهیان گنبد را شور و شیدایی دیگر بود. بی‌تعارف و بی‌واگذاری فرصت، رشته سخن در دست گرفتند تا بدانند چه میزان می‌توانیم دست دوستی‌شان را بفشاریم و بر کدام دردشان درمانیم. از نیازهای استان و آسیب‌ها و فرصت‌ها گفتند، یکی بعد از دیگری. و از ارتباط جامه با فعالیت‌های دانشگاهی‌شان پرسیدند و اینکه ما کجای داستان خواهیم بود؟!

گر هیچ مرا در دل تو جاست بگو!

گر هست، بگو! نیست، بگو! راست بگو!

و پاسخ دکتر فاضلی با تأکید و تمرکز بر کارکردهای علوم انسانی:

نقطه آغاز هر عملی و اجرایی، اندیشه است و پیش‌برنده اندیشه، عاطفه است. ارتباط افراد علمی مستقر در تهران با استان‌ها و شاید فرهیختگان استان‌ها با هم کم‌رنگ و ناکارآمد است. اندیشه، محصول انرژی‌های عاطفی است که در گفتگوی حلقه‌ها و محفل‌های غیر رسمی شکل می‌گیرد و موجب جوشش انگیزه‌های درونی است. مشکلات ارتباطی، ندانستن راه‌های تعامل و ناآشنایی با الگوهای مرسوم و شناخته شده در ایجاد رابطه، نقطه ضعف و آسیب ماست. تعاملات غیر رسمی از اصلی‌ترین سرمایه‌های اجتماعی است؛ چون بر کنش‌های داوطلبانه مبتنی است؛ و کنش‌ها داوطلبانه، بدون نظارت قانون و بدون انتظار مصلحت‌ها، منفعت‌ها، از شاخص‌های توسعه است.

بحران ما این‌جاست: جهل به الگوهای مصرف دانش که ناگزیر ما را به صورتگرایی رسانده است. و می‌توانیم کارکردهای آن را بازتعریف کنیم، مانند: ۱- معنادار کردن جهان زیست؛ ۲- گفتگو باهم؛ ۳- حل مسائل اجتماعی با تشخیص مسأله و پیدا کردن راه حل آن؛ و ۴- توسعه مرزهای دانش در یک چشم‌انداز وسیع تاریخی. و نخستین راه حل تحقق این اهداف چهارگانه، «گفتگو» است و شرط آن، «ایجاد موقعیت‌های ویژه گفتگو» است.

و پایان مباحثات و مکالمات، امکان سنجی ارتباط و عقد تفاهم‌نامه بود. مانند آنچه در دانشگاه گلستان گذشت، اشتیاق به مشارکت در برنامه‌های پژوهشگاه به تنظیم معرفی‌نامه‌ها و صورتجلسات ختم شد که گویا ما را بار دیگر و در مهر ماه ۱۳۹۳ به گلستان خواهد برد.

و پایان روز، دیدار گنبد قابوس



برجی بلند و در واقع بلندترین برج آجری در جهان که اطراف آن به خط کوفی نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم. هذا قصر المعالی. الامیر شمس المعالی. الامیر بن الامیر. قابوس بن وشمگیر. امر بنائنه فی حیاتی. سنه سبع و تسعين ثلثمئه. و سنه خمسين و سبعیت ثلثمئه. ذکر دو تاریخ شمسی و قمری از آن روست که قابوس بن وشمگیر زیار دیلمی نخست زرتشی بود و بعد به اسلام روی آورد. و از رازهای ماندگاری بنا، عرض بیش از چهار متر است که در کنار شصت و اندی قامت برج، به آن شکوه و پایداری داده است.

و آخرین گردشگاه:



علی آباد کتول، آبشار کبودوال؛ از دامنه پیوسته به دریاچه تا ارتفاع جنگل‌های پیوسته به آبشار و خزه. دکتر بیوک محمدی و دکتر نعمت‌ا... فاضلی به گفتگو با فرماندار نشت و مای شوخ‌چشم به گشت و گذار با بانوان میزبان رفتیم...



هم‌سفر با اختران بودن خوش است  
در سفر یکدم نیاسودن خوش است